

تفریق بین زوجین به سبب ناتوانی زوج در تأمین نفقه زوجه در فقه اسلامی

ابوالفضل علیشاهی قلعه جوقی^۱

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۳)

چکیده

یکی از مسائل بایسته در زندگی و ازدواج، تأمین هزینه‌های زن (نفقه) است که با شروع زندگی، بر دوش مرد گذاشته می‌شود. بنابراین مرد باید توانایی تأمین حداقل هزینه‌ها و مخارج را داشته باشد. گاه افرادی با علم به ناتوانی خود بر این تأمین هزینه‌ها به ازدواج اقدام می‌کنند و دختر با اعتماد بر اینکه وی توانایی بر اداره زندگی را دارد، اقدام به ازدواج با وی می‌کند، ولی پس از ازدواج روشن می‌گردد که همسرش ناتوان است و از عهده حداقل‌های زندگی نیز بر نمی‌آید. حال این پرسش پیش می‌آید که چرا زن، حق برهم زدن این ازدواج را دارد و این حق آیا از باب فسخ است و یا حق طلاق دارد؟ فقیهان شیعه در این باره سه دیدگاه ارائه کرده‌اند که به نظر می‌رسد با توجه به ادله بازگوشده، زن دارای حق فسخ عقد ازدواج است؛ مهم‌ترین دلیل بر وجود این حق فسخ روایات و شرط ارتکازی در عقد ازدواج است که عقد وی فاقد این شرط بوده است. هم-چنین در این پژوهش، مقارنه با فقه مذاهب اربعه صورت گرفته است و دیدگاه‌های فقیهان مذاهب اهل سنت و ادله آنها بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: ازدواج، اعسار، فسخ، طلاق، حاکم اسلامی، فقه شیعه، مذاهب اربعه.

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یاسوج / alishahi88@gmail.com

طرح مسئله

نفقه از مباحث مهم فقهی است، زیرا دارای کاربرد فراوان است و درباره نفقه نیز شکایات بسیار صورت می‌گیرد (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۵۰/۶). اگر مرد ناتوان از پرداخت هزینه‌های زندگی (نفقه) اقدام به ازدواج کند و وانمود کند که از عهده هزینه‌های زندگی برمی‌آید، و یا اینکه زن با اعتماد بر این باور که مرد اقدام کننده، از عهده هزینه‌های زندگی برمی‌آید، اقدام به ازدواج کند، ولی بعداً برای زن روشن شود که توانایی تأمین حداقل‌های زندگی را ندارد، آیا این زن حق به هم زدن عقد ازدواج (حق فسخ) را خواهد داشت و یا باید بر ادامه این زندگی صبر کند؟ در صورت وجود حق خیار فسخ برای زن، آیا اعمال‌کننده این فسخ، خود وی است و یا این حق فسخ به حاکم اسلامی واگذار می‌گردد، یا اینکه هیچ‌کدام حق فسخ ندارند و حاکم طلاق را جاری می‌کند؟

فرض بحث در جایی است که فرد ناتوان از پرداخت نفقه باشد و فرضی که فرد دستش باز و در یسار است ولی با این حال از پرداخت نفقه خودداری می‌کند، از موضوع بحث این پژوهش بیرون است. یادآوری این نکته بایسته است که فقیهان از ثبوت حق خیار برای زن در صورت اعسار مرد بحث کرده و این بحث را در نفقه مطرح دانسته‌اند و به-صراحت ناتوانی از تهیه قوت و مواد غذایی را که از بارزترین مصادیق نفقه است را موجب خیار فسخ دانسته‌اند (اعرجی، ۱۴۱۶ق، ۱۹/۲ و ۵۴۵-۵۴۶). در نتیجه در صورت ناتوانی از پرداخت مهریه، معلوم نیست که چنین حقی از سوی شارع برای زن به اثبات برسد. ضمن اینکه، ثبوت خیار در صورتی است که اعسار و تنگدستی مرد، پیش از عقد وجود داشته و زن از این اعسار آگاه نبوده باشد (مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، ۳۹۸/۱۲). البته دیدگاهی هم وجود دارد که این اعسار می‌تواند از مهریه، نفقه، مسکن، پوشش و مانند آن باشد. البته اعسار در باب مهریه این تفاوت را با نفقه خواهد داشت که در صورتی در باب اعسار از مهریه، این فسخ وجود خواهد داشت که این فسخ پیش از وطی و آمیزش تحقق یافته باشد (جزیری، ۱۴۱۹ق، ۵۰۲/۴).

اعسار در لغت و اصطلاح

«عسر»، به معنای سختی، دشواری و تنگنا است و در برابر «یسر» می‌باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۳۱۹/۴؛ ابن منظور؛ ۱۴۱۴ق، ۵۶۴/۴). در اصطلاح، به معنای ناتوانی بر هزینه-

های زندگی و ناتوانی از پرداخت بدهی است (عبدالمنعم، ۱۹۹۹م، ۲۳۴/۱). در برابر اعسار، تمکن از نفقه قرار دارد و به معنای این است که فرد فعلاً مالک نفقه باشد یا قوه نزدیک به فعلیت پیدا کردن برای ملکیت نفقه داشته و توانایی بر دستیابی به آن از راه تجارت، یا شغل و مانند آن را داشته باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۰۷/۷).

کمیت و کیفیت نفقه در ایجاد حق تفریق

مسئله‌ای که در این پژوهش نیاز به تبیین دارد بحث تأمین هزینه زندگی است که آیا منظور از هزینه زندگی زن، هر خرجی است که زن دارد یا نفقه‌ای که فقه مطرح کرده، مراد است؟ به چه چیزی حداقل هزینه زندگی گفته می‌شود؟ به دیگر سخن، آیا در باب نفقه زن، مطلقاً باید شئونات و وضعیت اجتماعی زن لحاظ گردد، چه زوج، توانایی مالی داشته باشد یا دستش تنگ باشد که در صورت دوم به اندازه توان نفقه می‌دهد و بقیه آن بدهی بر ذمه‌اش می‌شود یا اینکه شئونات زن تنها در صورت دست‌باز بودن مرد است ولی در حال اعسار و تنگدستی، بیشتر از توانایی مرد بر وی پرداخت نفقه لازم نیست و رعایت شئونات ضروری نمی‌باشد؟

با توجه به تفسیر آیه «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ: و هر که روزی او تنگ باشد، باید از آنچه خدا به او داده خرج کند» (طلاق، ۷)؛ که امام علیه السلام مقصود از هزینه‌ها و پوشش زن را به اندازه کفایت و نیاز زن تفسیر نموده است که از عبارت «ما یقیم ظهرها» فهمیده می‌شود^۲ و روایت دیگر که در آن «لایقح لها وجهها»^۳ (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۱۷۴/۱۱) آمده است، بر مرد واجب است کارهایی انجام دهد که زن به خاطر آلودگی، جلوه زشت پیدا نکند، پس تهیه اسباب تنظیف و پاکیزگی هم بر مرد واجب است. هم‌چنین هزینه‌هایی مانند پزشکی و دارو را باید پرداخت کند چون عبارت «ما یقیم صلبها» شامل آن می‌شود و تأمین هزینه‌هایی غیر از این موارد بر مرد واجب نیست (اراکلی، ۱۴۱۳ق، ۲۸۶). به نظر می‌رسد از عناوین موجود در روایات بتوان حاجت و نیاز زن را به‌عنوان معیار و ملاک برای نفقه واجب و معهود در فقه قرار داد؛ یعنی هر چیزی که از نگاه عرف

۲. «قَالَ إِنْ أَنْفَقَ عَلَيْهَا مَا يَقِيمُ ظَهْرَهَا مَعَ كِسْوَةٍ وَإِلَّا فَرَّقَ بَيْنَهُمَا.» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ۴۴۱/۳).

۳. «عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا حَقُّ الْمَرْأَةِ عَلَى زَوْجِهَا؟ قَالَ: يَسُدُّ جَوْعَتَهَا، وَيَسْتُرُ عَوْرَتَهَا، وَلَا يُفْقِحُ لَهَا وَجْهَهَا، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ - وَاللَّهِ - أَدَى حَقَّهَا.»

در این محدوده بگنجد، هر چند نمی‌توان برای آن کمیت و مقدار خاصی را مشخص کرد. بنابراین غذا، خوراک، پوشاک، فرش، روانداز، سکونت، و آلات و ابزار برای نوشیدن و پختن و نظافت و... را در بر می‌گیرد و از جهت مقدار، متعارف در نظر گرفته می‌شود (صدر، ۱۴۲۰ق، ۶/۲۸۰؛ اصفهانی، ۱۴۲۲ق، ۷۶۴). هم‌چنین در مورد دارو و درمان نیز فقیهان بر این باورند که اگر خوراک و پوشاک برای ادامه زندگی لازم هستند و تهیه آنها بر مرد واجب می‌باشد، به طریق اولی هزینه‌های درمانی زن نیز، خصوصاً اگر به بیماریهای قابل درمان دچار شده باشد، از نفقه او به‌شمار می‌آید (حکیم، ۱۴۱۰ق، ۲/۳۰۳). بنابراین بهتر است که موضوعات نفقه به عرف و عادت واگذار گردد و گفته شود آنچه مردان برای همسرانشان از جهت زوجیت می‌پردازند، از موضوعات نفقه است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۱/۳۳۶). مهم‌ترین دلیل بر واگذاری احتیاجات زن به عرف و عادت امثال زن، اطلاعات ادله امر به انفاق است که در کتاب و سنت آمده است و اگر در برخی موارد هم برخی خصوصیات وارد شده است، بر استحباب حمل می‌گردد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ق، ۵۸۸). قانون مدنی نیز این دیدگاه را پذیرفته و نیازهای متعارف زن را مد نظر داشته است، آن‌گونه که آمده است: نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، نان، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض.

دیدگاهها در مورد ناتوانی مرد از پرداخت نفقه در تفریق زوجین

در این باره سه دیدگاه وجود دارد که عبارتند از:

۱. عدم جواز تفریق زوجین

برخی فقیهان بر این باورند که در صورت ناتوانی از پرداخت هزینه‌های مواد غذایی (قوت)، روایت مشهورتر این است که زن حق فسخ ازدواج را ندارد (حلی، ۱۴۱۳ق، ۳/۱۱۱) و بر وی شکیبایی واجب است تا خداوند، وسعت روزی پدید آورد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۶/۲۱؛ ابن‌براج، ۱۴۰۶ق، ۲/۳۴۸).

ادله دیدگاه اول از این قرارند:

۱-۱. آیات قرآن

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند، گشایش‌دهنده و آگاه است» (نور، ۳۲). گفته شده است اگر قرار باشد زن بر فسخ تسلط داشته باشد، فایده‌ای برای امر به ازدواج در این آیه وجود ندارد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۷۴/۲۴). شیخ طوسی در استدلال به این آیه می‌نگارد: خداوند در این آیه فقرا را تشویق به ازدواج فرموده و اگر فقر سببی بود که زوجه به وسیله آن می‌توانست نکاح را منحل کند، هرگز خداوند کسی را به نکاح با زنی که مالک فسخ نکاح خویش است، تشویق نمی‌کرد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۱۱۸/۵).

در پاسخ می‌توان گفت: اولاً، آیه اخص از مدعاست و تنها کسی را در بر می‌گیرد که برای نخستین بار ازدواج می‌کند و این از لفظ «ایامی» فهمیده می‌شود، زیرا لغویان بر این باورند که ایامی کسانی هستند که همسر ندارند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۳۹/۱۲؛ عبدالمنعم، ۱۹۹۹م، ۳۳۷-۳۳۸/۱) ولی در مورد مرد زن‌دار که نیاز به همسر دوم ندارد و برای بار دوم ازدواج می‌کند، آیه آن را در بر نمی‌گیرد و چنین فردی بر اساس «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً: پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید، به یک زن اکتفا کنید» (نساء، ۳)؛ کسی که قادر به تأمین زندگی همسر دوم نیست، باید یک زن بگیرد (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۵۸۰۲/۱۸). دوم اینکه، نمی‌توان آیه را بر فقیری حمل کرد که از حداقل توانایی و تأمین ضرورت‌های زندگی برخوردار نمی‌باشد و آن‌قدر ناتوان، در مانده و بی‌چاره است که امیدی به توانایی پرداخت نفقه در وی وجود ندارد، بلکه کسی است که در وی شک وجود دارد که آیا می‌تواند از عهده التزامات و مسائل وابسته به ازدواج برآید یا خیر (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۲۰/۲؛ سند بحرانی، ۱۴۲۹ق، ۳۴۴/۲). سوم اینکه فقیهان گفته‌اند: هنگامی ازدواج مستحب است که «طول» یعنی توانایی بر پرداخت نفقه و مهریه وجود داشته باشد (مفید، ۱۴۱۳ق، ۴۹۶) و کسی که توانایی بر نفقه، هزینه‌ها و پوشاک ندارد، آیه

بعد که دستور به عفاف و خویش‌تنداری، می‌دهد، شامل حال وی می‌شود^۴ (راوندی، ۱۴۰۵ق، ۷۶/۲). چهارم اینکه بحث این آیه درباره ازدواج عبد، برده و کنیز است و ارتباطی به افراد حر و آزاد ندارد و معنای غنا در این آیه، غنا به واسطه آزادسازی آنها است (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ۵۰۲/۱). و در آخر اینکه این آیه ناظر به تشویق فقرا به ازدواج است که خداوند وعده کرده است آنها را از فضل خود غنی کند، در حالی که فرض ما در موردی است که باوجود ازدواج غنی نشده است. از سوی دیگر، اینکه اصل نکاح با فرد فقیر جایز است با اینکه زن، حق انحلال نکاح با مرد را دارد، مخالفتی ندارد (حبیبی تبار، ۱۳۸۶ش، ۴۳).

۱-۲. روایات

پیرو این دیدگاه به روایاتی استناد شده است که مهم در ازدواج، دینداری و اخلاق زوج است^۵ (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۲۳/۳؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ۱۰۸/۳). در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ وارد شده است که فرمود: اگر کسی آمد که دینداری و اخلاق وی مورد رضایت بود، دخترتان را به ازدواج وی درآورید^۶ (ابن‌اشعث، بی‌تا، ۸۹). روایت دیگری نیز از «فقه الرضا» به همین مضمون نقل شده است^۷ (فقه الرضا، ۱۴۰۶ق، ۲۳۷). هم‌چنین یکی دیگر از ادله، برای نبود حق خیار فسخ روایاتی است که در آنها خداوند، رزق و روزی را برای بندگان خود ضمانت کرده و امور زندگی آنها را بر عهده گرفته است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۷۴/۲۴).

در پاسخ، به نظر می‌رسد این روایات نیز به جهت دیگری صادر شده است؛ یعنی می‌خواهد یک تعداد ملاک‌ها را نفی کند که در دوران جاهلیت و حتی پس از آن برای ازدواج مرسوم بوده است، مانند اصل و نسب و شغل و حرفه که برخی آن را در کفایت

۴. «وَلَيْسَتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند» (نور، ۳۳).

۵. «قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي جَوَابِ رَجُلٍ سَأَلَهُ قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ ﷺ لِمَنْ يَتَزَوَّجُ، قَالَ الْأَكْفَاءُ قَالَ: مِنَ الْأَكْفَاءِ؟ فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۶۰۴/۱۰).

۶. «رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضُونَ دِينَهُ وَخَلْقَهُ فَرَوْجُوهُ».

۷. «إِذَا خُطِبَ إِلَيْكَ رَجُلٌ رَضِيَتْ دِينَهُ وَخَلْقَهُ فَرَوْجَهُ، وَ لَا يَمْنَعُكَ فَقْرُهُ وَ فَاقَتَهُ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: «وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ» وَ قَالَ: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَ اللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

معتبر دانسته‌اند. از این مطلب روشن می‌شود که روایاتی که در این قالب صادر شده، به این جهت بوده‌اند که هر ملاکی به جز تقوا و پرهیزکاری باطل است و ارتباطی به نفقه برای زندگی ندارد که آن را نفی کرده باشند (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۲/۲۰).

روایت دیگر، قضیه ازدواج جویندگی با زلفاء دختر زیاد بن لبید که فردی ثروتمند بود، می‌باشد که در این روایت مقصود از کفالت تنها ایمان و اسلام معرفی شده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۱۰/۱۳۱).^۸

در پاسخ می‌توان گفت: در این مورد، پیامبر ﷺ، مشکل مالی وی را حل کرده است، در صورتی که محل بحث در جایی است که مشکل با ازدواج حل نمی‌شود (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۵۸۰۲/۱۸). هم‌چنین، از این روایت فهمیده نمی‌شود که وی از پرداخت نفقه عاجز و ناتوان بوده است. بالفرض که چنین باشد، این روایت این را نمی‌رساند که وی کفو او بوده است، بلکه این امر از باب ولایت حضرت بر وی بوده است. بنابراین از این روایات بر نمی‌آید که مؤمن فقیر که ناتوان بر هزینه‌های زندگی است، کفو شرعی به‌شمار می‌آید (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۲/۲۲). یک پاسخ نیز به همه این روایات می‌توان داد و آن اینکه این روایات مربوط به جایی است که مرد توان پرداخت حداقل نفقه دارد ولی نمی‌تواند در حد شئون زن، نفقه او را بپردازد، که با این توجیه می‌توان بین این روایات و روایات تفریق جمع کرد. در نتیجه می‌توان گفت این روایات نقدی جدی در این باره به حساب نمی‌آیند.

هم‌چنین باید به این پرسش پاسخ داده شود که آیا روایتهایی که در آنها دعوت به صبر و تحمل از طرف زن شده است بیان تکلیف است یا توصیه اخلاقی به زن؟ به نظر می‌رسد این روایات وجوب صبر را نمی‌رسانند، زیرا اولاً برخی از فقیهان بر این باورند که روایاتی که دعوت به صبر کرده‌اند، قابل استناد و معتبر نیستند، چون این روایات در کتاب جعفریات آمده‌اند که غالباً روایاتش با روایات ما تطبیق نکرده، بلکه با روایات عامه موافق

۸. «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَظَرَ إِلَى جُوَيْرٍ ذَاتَ يَوْمٍ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ لَهُ وَرَقَةٌ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا جُوَيْرُ، لَوْ تَزَوَّجْتَ امْرَأَةً فَعَفَفْتَ بِهَا فَرَجَكَ، وَأَعَانَتْكَ عَلَى دُنْيَاكَ وَآخِرَتِكَ، فَقَالَ لَهُ جُوَيْرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - بَأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي - مَنْ يَرْغَبُ فِي؟ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ حَسَبٍ وَلَا نَسَبٍ وَلَا مَالٍ وَلَا جَمَالٍ، فَأَيَّةَ امْرَأَةٍ تَرْغَبُ فِي؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا جُوَيْرُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَضَعَ بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ شَرِيفًا، وَ... فَرَوَّجَ جُوَيْرًا، فَخَرَجَ زَيْدًا، فَأَخَذَ بِيَدِ جُوَيْرٍ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ إِلَى قَوْمِهِ، فَرَوَّجَهُ عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ ﷺ، وَضَمِنَ صَدَاقَهُ...»

است و حتی شیخ طوسی نیز این روایات را برای دفاع از دیدگاهش که وجوب صبر زوجه باشد، نیاورده است (شبییری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۵۸۱۷/۱۸).

دلیل دیگر که به نظر می‌رسد این روایات تنها توصیه اخلاقی به زن می‌کنند این است که اگر این صبر برای زن واجب و تکلیف باشد، این تکلیف بمالایطاق و خارج از توان زن است؛ یعنی درست است که تکلیف فرد معسر به دادن نفقه درست نیست، چون این تکلیف بمالایطاق است ولی از سوی دیگر نیز، تکلیف زن به صبر و تحمل صحیح نیست و این نیز تکلیف بمالایطاق می‌باشد (مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، ۴۶۱/۱۲). سخن آخر، اینکه می‌توان گفت این وجوب صبر برای زن، ضرر به‌شمار می‌آید که این وجوب صبر به وسیله ادله نفی ضرر دفع می‌گردد و ادله‌ای که فسخ نکاح و یا به عبارتی طلاق را برای زن به اثبات می‌رسانند را می‌توان به این علت دانست که از اضرار به زوجه نهی شده است (سند بحرانی، ۱۴۲۹ق، ۳۸۶/۱).

۱-۳. اجماع

از ظاهر کلام شیخ طوسی برمی‌آید که برای نبود حق فسخ برای زوجه اجماع وجود دارد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲۱/۶؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ۲۷۱/۴). هم‌چنین، اجماع مسلمانان از توافق و اتفاق شیعه و اهل سنت بر این مسئله به دست می‌آید (مدرسی یزدی، ۱۴۱۰ق، ۲۰۰). ولی این اجماع مخدوش است، چون بسیاری از علما به حق خیار برای زن گرایش پیدا کرده‌اند؛ ضمن اینکه برخی نیز در این مسئله توقف کرده و به صورت صریح فتوا نداده‌اند و این ادعا که اهل سنت بر این مسئله توافق دارند نیز درست نیست؛ چون بسیاری از علمای اهل سنت نیز حق خیار فسخ را پذیرفته‌اند (حسینی سیستانی، ۱۴۱۴ق، ۳۰۱-۳۰۰). افزون بر این، به نظر می‌رسد این اجماع مدرکی است و حجیتی ندارد.

۱-۴. استصحاب

برای نبود حق خیار فسخ، به استصحاب استدلال شده است، به این معنا که، ازدواج با عقد تحقق یافته است و با ناتوانی از پرداخت نفقه شک می‌شود که آیا حق فسخ به وجود آمده است یا نه، که ادامه ازدواج استصحاب می‌شود (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۱ق، ۳۱۵). به دیگر سخن، عقد نکاح از عقود لازم می‌باشد که دارای حالت سابقه است. بنابراین در صورت شک در اینکه آیا ناداری و عجز شوهر از انفاق به زوجه، می‌تواند این عقد ازدواج را به

هم بزند، لازم بودن عقد نکاح استصحاب خواهد شد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۴۰۷/۷). در پاسخ به این استدلال می‌توان گفت: این استصحاب در صورتی حجت است که دلیلی بر دیدگاه مقابل وجود نداشته باشد و در صورت وجود دلیل نوبت به اجرای اصل نمی‌رسد. ضمن اینکه بنابر دیدگاه به الزام زوج به طلاق، به هیچ عنوان این استصحاب کارایی ندارد (حبیبی تبار، ۱۳۸۶ش، ۴۴). برخی از فقیهان تصریح کرده‌اند که اصلاً استصحاب در عجز و ناتوانی ابتدایی جاری نمی‌شود چون لزوم ابتدایی حالت سابقه ندارد، بنابراین مجرای استصحاب نمی‌باشد (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۵۸۰۴/۱۸). این سخن بدین معنا است که در جایی که فرد از همان نخست ازدواج عاجز و ناتوان است، لزومی تحقق پیدا نکرده است تا این لزوم را بتوان استصحاب کرد.

۲. جواز تفریق زوجین

در این دیدگاه، فقیهان بر این باورند که زوجه در صورت اعسار و تنگدستی زوج مخیر است که عقد ازدواج را فسخ کند یا اینکه به ادامه زندگی تن دهد. به ابن جنید نسبت داده شده که در صورت اعسار زوج، برای زوجه حق فسخ قائل است (ابن جنید، ۱۴۱۶ق، ۲۶۵) البته نسبت این دیدگاه به ایشان مورد انکار است (کراجکی، ۱۴۱۶ق، ۵۴۵/۳)، برخی دیگر نیز به چنین دیدگاهی گرایش پیدا کرده‌اند (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ۵۵۷/۲؛ ابن‌سعید حلّی، ۱۴۰۵ق، ۴۳۹؛ شهید اول، بی‌تا، ۲۴۹/۲). برای دیدگاه به حق فسخ داشتن زن در صورت اعسار مرد، به ادله‌ای استناد شده است که از این قرار است:

۲-۱. آیات قرآن

خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ: و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را ندارند، می‌توانند با زنان پاکدامن از بردگان با ایمانی که در اختیار دارند، ازدواج کنند» (نساء، ۲۵). در این آیه «طول» به معنای بی‌نیازی و تفضل بر مردم می‌باشد و معنای آیه این است که هر کس چیزی ندارد که با آن، زنان آزاد را به ازدواج درآورد، از کنیزان به ازدواج درآورد. این آیه در تزویج خانم‌های آزاد، «طول» را شرط می‌داند؛ زیرا مهریه کنیزان کمتر از زنان آزاد بوده و هزینه زندگی آنها پایین‌تر است (مفید، ۱۴۱۳ق، ۵۱۲).

گفته شده است که این آیه ارتباطی به موضوع بحث ندارد، چون کنیزها، بی‌نیاز از نفقه نیستند و فاقد نفقه، توانایی ادامه زندگی را چه با زن آزاد و چه با کنیز ندارد (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۲۲/۲). برخی نیز گفته‌اند: این آیه از ازدواج با زن‌های آزاد نهی نکرده است، بلکه جنبه ارشادی دارد، ضمن اینکه مقصود از طول مهریه است و نه نفقه (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۲۷۳/۴؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ۴۷۸/۲۱). در پاسخ، می‌توان گفت: با توجه به اینکه این آیه در سیاق آیاتی است که برای بیان حکم آمده است، ارشادی بودن آن درست نیست (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۹۷/۲۹). هم‌چنین با توجه به برداشت فقیهان و لغویان، در اینجا «طول» اعم از مهریه است و نفقه را نیز در بر می‌گیرد (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ۱۶۱/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۵۳۳).

برخی از فقیهان گفته‌اند: استدلال به آیه شریفه، به مفهوم آن است، لکن به نظر می‌رسد که آیه در مقام بیان اشتراط نفقه برای صحت ازدواج با حره مؤمنه نیست، بلکه در مقام بیان شرط ازدواج با کنیز است که شخص باید تمکن از نفقه حره نداشته باشد. پس کسی که تمکن ازدواج با حره دارد، ازدواجش با کنیز صحیح نیست. اما آیا شرط ازدواج با حره، تمکن از نفقه است؟ این را بیان نمی‌کند (شیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۵۷۸۹/۱۸)؛ در نتیجه به نظر می‌رسد دلالت این آیه بر شرطیت «پسار» برای ازدواج با زنان آزاد روشن نمی‌باشد و قابلیت استدلال برای این دیدگاه را ندارد.

۲-۲. روایات

برای اثبات حق خیار فسخ برای زوجه به روایاتی استناد شده است که عبارتند از:

۲-۲-۱. روایت غیاث بن ابراهیم

در روایتی وارد شده است که همانا علی علیه السلام به سبب حماقت، ازدواج را فسخ نمی‌کرد، در صورتی که به سبب تنگدستی ازدواج را فسخ می‌کرد^۹ (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴۳۳/۷). این روایت بنابر نظر فقیهان، موثقه و یا معتبره می‌باشد (مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۶ق، ۳۷۲/۸؛ مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، ۳۹۷/۱۲؛ محسنی قندهاری، ۱۴۲۴ق، ۲۶۴/۱). صاحب

۹. «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَ لَمْ يَكُنْ رُدُّ مِنَ الْحَقِّ وَ يَرُدُّ مِنَ الْعُسْرِ».

جواهر به جای «یرد من العسر» در این روایت، «یرد من العین» نقل کرده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۲۵/۲۰) که نقل روایت به این‌گونه را از فیض کاشانی گرفته است و وی از تهذیب بازگو کرده است (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ۵۷۷/۲۲). برای همین، برخی از فقیهان گفته‌اند: در این روایت صحیح از محرف تشخیص داده نمی‌شود، در نتیجه این روایت قابل تمسک نخواهد بود (محسنی قندهاری، ۱۴۲۴ق، ۲۶۷/۱). ولی به نظر می‌رسد این سخن درست نباشد، زیرا نسخه‌های موجود از تهذیب، هیچ‌کدام «العین» را به جای «المعسر» نیاورده‌اند، ضمن اینکه دیگر بزرگان که از تهذیب نقل کرده، همان «المعسر» را آورده‌اند (مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۶ق، ۳۷۲/۸؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۲۶/۲۱).

صاحب وسایل این روایت را حمل کرده است بر اینکه حاکم، یا وی (مرد) را اجبار به انفاق و یا اجبار بر طلاق می‌کند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۰۶/۲۱) ولی سؤال این است که چه قرینه‌ای بر حمل روایت بر طلاق اجباری وجود دارد؟ اگر این‌گونه بود، باید لفظ طلاق در روایت به‌کار می‌رفت؟ ضمن اینکه در روایات، عنوان «رد» برای جایی به‌کار رفته است که شخص حق خیار فسخ دارد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۶۰/۷ بعد)؛ بنابراین این روایت برای قول به فسخ مناسب است.

۲-۲-۲. روایت محمد بن فضیل

از امام صادق علیه السلام روایت شده است، کفایت به این است که مرد پاکدامن و مؤمن باشد و دستش باز باشد^{۱۰} (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳۹۴/۷). این روایت به خاطر محمد بن فضیل هاشمی که مجهول الحال می‌باشد، ضعیف است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ۱۶۵/۲) و یا به خاطر افتادن برخی راویان در یک سند دیگر روایت، مرسل است (مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، ۴۸/۲۰)؛ البته برخی آن را صحیح دانسته‌اند^{۱۱} (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۷۴/۲۴). مقصود از یسار در این روایت، هزینه‌های لازم زندگی است و نه ثروت داشتن و پولدار بودن (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۲۳/۲) و لازم نیست بالفعل باشد، بلکه همین مقدار که توانایی بر پرداخت داشته باشد ولو با کار کردن، کفایت دارد (مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق،

۱۰. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: الْكُفُوُ أَنْ يَكُونَ عَفِيفًا وَعِنْدَهُ يَسَارٌ».

۱۱. در برخی اسناد، عبدالله بن فضل هاشمی آمده است که همان عبدالله بن فضل نوفلی ثقه است (سند

بحرانی، ۱۴۲۹ق، ۳۴۳/۲؛ اردبیلی، بی‌تا، ۵۰۰/۱)

۳۱۰/۱۲). برخی از فقیهان گفته‌اند: با توجه به سیاق روایت که عقیف آمده و این مستحب است، قسمت دوم روایت نیز از باب استحباب است و در نتیجه به این معنا است که اجابت از سوی زن در این صورت واجب نیست، نه اینکه در صحت عقد به عنوان کفویت شرط باشد (اراکي، ۱۴۱۹ق، ۳۰۸). فقیه دیگری در این باره بیان کرده است: اگر بین این دسته از روایات که یسار را در کفایت معتبر می‌دانند، با روایاتی که ایمان را معتبر می‌دانند، جمع کنیم، می‌توان روایت دسته اول را حمل بر کفایت عرفی کرد که در رضایت متعاقدين معتبر است و شرط ضمنی در عقد ازدواج می‌باشد و روایات دسته دوم را باید حمل بر کفایت شرعی کرد که در اصل صحت عقد معتبرند (سند بحرانی، ۱۴۲۹ق، ۲/۳۴۵).

۲-۲-۳. روایتی از اهل سنت

در روایتی از اهل سنت بازگو شده است که فاطمه دختر قیس با پیامبر ﷺ مشورت می‌کند مبنی بر اینکه آیا با معاویه ازدواج کند، و حضرت، معاویه بن ابی سفیان را بی‌پول و فقیر می‌داند که مناسب برای ازدواج نیست^{۱۲} (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴/۲۷۵). به این روایت اشکال شده است: اولاً این روایت از جهت سند ضعیف است و دوم اینکه سخن پیامبر ﷺ در این روایت، از باب ارشاد و نصیحت است و در مقام بیان حکم شرعی الهی نیست (طباطبایی قمی، ۴۲۶ق، ۱۰/۳۱۵)؛ بنابراین نمی‌توان از این روایت برداشت کرد که توانایی بر پرداخت نفقه، شرط است و در صورت نبود آن، زن حق خیار فسخ دارد.

۲-۳. نقص بودن تنگدستی برای عقد ازدواج (شرط ارتکازی)

فقر و تنگدستی بودن در عرف نقص به‌شمار می‌آید، به همین خاطر مردم برخی بر برخی دیگر برتری و تفاضل پیدا می‌کنند (حلی، ۱۳۸۸ق، ۲/۶۰۳). گویا این فقیهان، ازدواج را به‌مانند معامله‌ای می‌دانند که ثمن و مثن باید کامل باشند و نقص، کاستی و عیبی نداشته باشند و از نگاه عرف، تنگدستی مرد، کاستی و نقصی و عیب در وی به‌شمار می‌آید که در نتیجه، طرف مقابل که زن است در صورتی که از این نقص و کاستی و عیب اطلاع نداشته

۱۲. «روی أن فاطمة بنت قیس أتت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقالت یا رسول الله أن معاویة و اباجهم خطبانی. فقال ﷺ اما معاویة فضعولک لا مال له و اما ابوجهم فلا یضع عصاه من عاتکه انکحی اسامه بن زید قالت فاطمه فنکحتہ و ما رایت الا خیرا»

باشد، حق برهم زدن ازدواج را دارد. از این منظر می‌توان حق فسخ خیار در ازدواج را مانند حق خیار عیب در معاملات دانست (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ۲/۲۹۱). به این استدلال نیز می‌توان اشکال کرد: اولاً اولیای الهی غالباً فقیر بوده‌اند و دوم، اینکه ناقص نبودن زوج از جهت تنگدستی، در ازدواج شرطیت دارد، به اثبات نیاز دارد (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶ق، ۳۱۶/۱۰).

البته به‌نظر می‌رسد بتوان این دلیل را به گونه‌ای دیگر تبیین کرد که اشکال بالا وارد نباشد و آن این است که انشاء زن در عقد نکاح زوجیت، مقید به یک شرط ارتکازی است که مرد در حدود شرعی، هزینه‌های وی را پردازد و به وجود آوردن زوجیت، پیوند ویژه-ای است که حقیقت آن، مشارکت در زندگی به همراه قیمومت مرد^{۱۳} نسبت به زن و بر عهده گرفتن هزینه‌های وی به همراه بهره‌وری جنسی می‌باشد؛ بنابراین انشاء زوجیت با شرط و شروطی همراه بوده است که یکی از آنها پرداخت نفقه است (حسینی سیستانی، ۱۴۱۴ق، ۲۹۷-۲۹۶). به‌نظر می‌رسد زوجیت با توجه به معنای معاوضه‌ای که دارد، مانند دیگر عقود معاوضی دارای شرط ضمنی^{۱۴} است که باید بین عوضین در عقد، تعادل و تساوی برقرار باشد و به همین خاطر است که حق فسخ در عیوب مانند دیگر معاوضات قرار داده شده است؛ از سوی دیگر، مشهور متقدمان بحث عیوب را در خلال بحث کفایت مطرح کرده‌اند که نشان می‌دهد اخلاص در کفایت، موضوع عیوب است و در بحث تمکن از نفقه و دست‌باز داشتن، انگیزه‌ها متفاوت می‌باشد و مانند بحث اصل و نسب داشتن که حق فسخ در آن می‌آید، است. در نتیجه، ایمان که جزو کفایت است، شرط صحت عقد می‌باشد

۱۳. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْقَضُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛ مردان، سرپرست و نگهدارندگان زنانند، به‌خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به‌خاطر انفاقهایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند» (نساء، ۳۴).

۱۴. شرط ضمنی، نافذ و عمل‌بدان واجب است تحقق آن در عقود، بستگی به لفظ ویژه‌ای ندارد و هر امری در عرف عام به عنوان شرط عقد دلالیت کند، شرط ضمنی به‌شمار می‌آید، اگر چه در ضمن عقد بیان نشده باشد، چون عرف عام بر آن دلالت دارد، بسا اتفاق می‌افتد که شروط ضمنی، با تفاوت‌های زمانی مختلف و گوناگون می‌شود و امکان دارد آنچه در زمانی شرط ضمنی محسوب می‌شده بدون عقد و به دلیل عرف عام، در زمان دیگر، چنین نباشد یا بالعکس، به هر حال اختلاف و دگرگونی، آثار عقد، به مقتضای زمان، متغیر خواهد بود (جناتی، ۱۳۷۴ش، ۲۹۳-۲۹۲).

و یسار که جزء دیگر کفائت است، شرط لزوم عقد می‌باشد (سند بحرانی، ۱۴۲۹ق، ۳۴۱/۲).

۲-۴. قاعده لاضرر

اگر زن با مردی که توانایی پرداخت نفقه ندارد، ازدواج کند، در صورت نداشتن حق فسخ از سوی زن و الزام شارع به این ازدواج، ضرر پیش می‌آید (حلی، ۱۳۸۸ق، ۶۰۳/۲) و این ضرر بر اساس قاعده لاضرر برداشته شده است. به این استدلال پاسخ داده شده است که اولاً توانایی نداشتن بر نفقه ضرر نیست و بالفرض که ضرر باشد، اگر مرد ملزم به طلاق شود، این ضرر با طلاق برداشته می‌شود (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۵۷۹۲/۱۸). ولی به نظر می‌رسد استدلال به قاعده لاضرر برای داشتن حق فسخ از سوی زن درست باشد، به شرط اینکه بتوان روایاتی را که ازاله ازدواج به واسطه طلاق را به دست ولی اجباری (حاکم) می‌سپارند، توجیه کرد؛ زیرا اینکه شارع زوجیت را در صورت ناتوانی بر پرداخت نفقه، لازم و باقی بداند، می‌توان گفت که شارع سبب ضرر شده است، بنابراین با قاعده لاضرر برداشته می‌شود (حسینی سیستانی، ۱۴۱۴ق، ۳۰۳)؛ ضمن اینکه ممکن است محل بحث را بتوان در روایات مربوط به جایی دانست که حاکم شرعی وجود نداشته باشد که در این فرض، قطعاً رفع ضرر تنها با وجود حق فسخ برای زن متصور است (محسنی، بی-تا، ۳۳۲).

۲-۵. دلیل اولویت

این دلیل را بیشتر، اهل سنت مطرح کرده‌اند، هنگامی که حق فسخ با «عنن» و «جب» ثابت می‌شود که ناتوانی از آمیزش جنسی هستند و بدن انسان بدون آنها نیز پابرجا می‌ماند، پس ناتوانی بر انجام چیزی (نفقه) که بدن بدون آن نمی‌تواند استوار بماند، به طریق اولی حق فسخ ایجاد می‌کند (صنعانی، ۱۳۷۹ق، ۲۲۴/۳).

۲-۶. مقاصد شریعت^{۱۵} (حکمت، فلسفه و مصلحت ازدواج)

یکی از ادله‌ای که برای حق فسخ زوجه به آن استناد شده است، محاسن شریعت می‌باشد (حلی، ۱۳۸۸ق، ۶۰۳/۲) که به نظر می‌رسد همان مقاصد شریعت در پاسداشت از اموال می‌باشد. فلسفه ازدواج این است که طرفین بتوانند با یکدیگر زندگی و تفاهم کنند، وقتی مرد قدرت بر نفقه ندارد و زن هم آگاه از این مسئله نبوده است، معمولاً این ازدواج پایدار نیست و دوام ندارد. بنابراین شارع طبعاً این موارد را که خلاف حکمت الهی است، امضاء نکرده است. می‌توان با این استدلال پاسخ داد که همیشه این‌طور نیست که زندگی ادامه پیدا نکند، بلکه ادامه ازدواج به اخلاق زن، و خواستگار داشتن و نداشتن و امور دیگر ارتباط دارد (شبییری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۵۷۸۹/۱۸). امام خمینی بر این باور است که اگر ولی طفل دخترش را به ازدواج کسی درآورد که توانایی بر پرداخت نفقه ندارد، این عقد الزام‌آور نمی‌باشد و دختر حق رد و فسخ این ازدواج را دارد؛ زیرا در این ازدواج مفسده وجود دارد، مگر اینکه این مفسده با یک مصلحت غلبه‌کننده بر مفسده تراحم پیدا کند (خمینی، بی‌تا، ۲/۲۸۶). در نتیجه، این مصلحت می‌تواند برای زن حقی را به وجود بیاورد که به فسخ عقد ازدواج بینجامد.

۲-۷. وجود «یسار» در مفهوم کفالت

اگرچه مشهور فقیهان، توانایی بر پرداخت نفقه را از شرایط کفالت ندانسته‌اند (اعرجی، ۱۴۱۶ق، ۳۱۷/۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۷۰/۲۴)، ولی برخی این را جزء کفالت و در نتیجه شرط صحت نکاح دانسته‌اند و گفته‌اند: کفالت عبارت از ایمان و توانایی بر پرداخت نفقه می‌باشد و باید دستش باز باشد، به‌گونه‌ای که بتواند از عهده هزینه‌های زندگی برآید (مفید، ۱۴۱۳ق، ۵۱۲؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱۷۸/۴؛ حلی، ۱۳۸۸ق، ۶۰۳؛ ابن‌زهره، ۱۴۱۷ق، ۳۴۳). برخی دیگر از فقها توانایی بر پرداخت نفقه را شرط صحت عقد ندانسته-

۱۵. مقاصد شریعت در اصطلاح، عبارت از غایت، اسرار، حکمت‌ها، مصالح و اهدافی است که شارع در قانونگذاری‌ها و جعل احکام در نظر گرفته است. این اصطلاح، نخست در اهل سنت به‌کار رفته و به مرور زمان در شیعه نیز استعمال شده است. نخستین کسی که این اصطلاح را در شیعه به‌کار برده، محقق حلی است. وی هرچند کشف مصالح را از دسترس انسان به‌دور دانسته، ولی مقاصد شرع را در جاهایی معتبر دانسته است (نک: محقق حلی، ۱۴۰۳ق، ۱۶۳؛ علیشاهی، ۱۳۹۰ش، ۲۲۵ به بعد).

اند و عقد بدون آن را نیز صحیح دانسته‌اند و گفته‌اند: شرط لزوم عقد است یعنی اگر عقد بدون این شرط محقق شود، زن حق خیار فسخ خواهد داشت (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ۵۵۷/۲؛ ابن‌سعید حلی، ۱۴۰۵ق، ۴۳۹). البته برخی دیگر از فقیهان آن را نه شرط صحت عقد و نه شرط لزوم عقد می‌دانند، بلکه شرط وجوب اجابت ولی دختر و یا خود دختر می‌دانند (شهید اول، ۱۴۱۰ق، ۱۸۰؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ۱۸۹/۳؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵ق، ۱۳۷/۲)؛ زیرا صبر بر ناداری و فقر فی‌الجمله ضرر بزرگی است که با واجب نبودن اجابت مرد برای ازدواج جبران می‌گردد (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۹/۵)؛ همچنین، اجابت ولی مشروط به وجود مصلحت و نبود مفسده برای دختر است و عقد برای فرد نادار و فقیر، از مفسده خالی نیست و حداقل اینکه با مصلحت همراه نمی‌باشد (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۲۰/۲). بحث قدرت و توانایی بر انفاق که آیا جزو کفایت است یا نه، در هر دو صورت چون جایز است برای زن که با معسر ازدواج کند، ثمره نخواهد داشت و وقتی دارای ثمره خواهد بود که ولی یا وکیل وی را به ازدواج معسر درآورد که در این صورت اگر یسار جزو مفهوم کفایت باشد، حق خیار فسخ خواهد داشت (انصاری، ۱۴۲۲ق، ۲۳۰/۴). بنابراین در صورتی که بتوان به اثبات رساند که در مفهوم کفایت، یسار شرط لزوم است، در صورت کشف خلاف و تنگدست بودن مرد، برای زن حق فسخ به وجود می‌آید.

۲-۸. تدلیس

به نظر می‌رسد یکی از ادله‌ای که بتوان برای حق فسخ نکاح آورد، تدلیس است؛ زیرا مردی که با علم به اینکه توانایی اداره حداقل زندگی را ندارد و با این حال اقدام به ازدواج می‌کند و به گونه‌ای ظاهر می‌شود که گویا توانایی کامل بر اداره زندگی را دارد، این تدلیس به شمار می‌آید و بر اساس روایات چیزی که مصداق تدلیس باشد، موجب ایجاد حق فسخ برای زن می‌شود^{۱۶}. پس عجز شوهر خلاف ظاهر بوده و وی باید زوجه را آگاه

۱۶. «عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ ... قَالَ فِي رَجُلٍ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَقُولُ لَهَا أَنَا مِنْ بَنِي فُلَانٍ فَلَا يَكُونُ كَذَلِكَ قَالَ تَفْسُخُ النِّكَاحِ أَوْ قَالَ تَرُدُّ النِّكَاحَ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴۳۲/۷). این روایت صحیح السنند است (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ۲۱۱/۱-۲۱۰؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ۵۸۳۸/۱۸). تدلیسی که در این روایت آمده است، از کوچکترین تدلیس‌ها در هر عیبی است که فرض بشود، اگر به واسطه این

می‌کرده است (فرشتیان، ۱۳۸۱ش، ۱۲۲) و برای همین، گفته شده است: پنهان کردن هر عیبی در امر ازدواج تدلیس است و حق خیار فسخ به وجود می‌آورد (مشکینی، ۱۴۱۹ق، ۱۳۳).

بنابر مجموع ادله یادشده، که برخی از آنها بی‌اشکال به نظر می‌رسد، می‌توان گفت: توانایی از پرداخت نفقه، شرط لزوم عقد است که در کفالت عرفی معتبر است و عقد بر آن صورت گرفته است. پس اگر زن به حال مرد ناآگاه باشد، مخصوصاً اگر او خودش را دست‌باز و توانا جلوه دهد، ولی در واقع توانایی بر پرداخت نفقه‌های واجب را ندارد، در عیوب فسخ می‌گنجد؛ زیرا بحث عیوب، هر چیزی را که در کفالت عرفی می‌گنجد، در بر می‌گیرد (سند بحرانی، ۱۴۲۹ق، ۳۴۶/۲).

در پایان این بحث یادآوری چند نکته بایسته است؛ نخست اینکه جایی که فرد دستش باز و در یسار است، ولی با این حال از پرداخت نفقه خودداری می‌کند، از موضوع بحث این پژوهش بیرون است. دوم اینکه، فقیهان از ثبوت حق خیار برای زن در صورت اعسار مرد بحث کرده، این بحث را در نفقه مطرح دانسته‌اند و به صراحت ناتوانی از تهیه قوت و مواد غذایی را که از بارزترین مصادیق نفقه است را موجب حق خیار فسخ دانسته‌اند (اعرجی، ۱۴۱۶ق، ۱۹/۲ و ۵۴۵-۵۴۶). در نتیجه در صورت ناتوانی از پرداخت مهریه، معلوم نیست که چنین حقی از سوی شارع برای زن به اثبات برسد. ضمن اینکه، ثبوت خیار در صورتی است که اعسار و تنگدستی مرد، پیش از عقد وجود داشته باشد و زن از این اعسار آگاه نبوده باشد (مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، ۳۹۸/۱۲). البته دیدگاهی هم وجود دارد که این اعسار می‌تواند از مهریه، نفقه، مسکن، پوشش و مانند آنها باشد که اعسار در باب مهریه این تفاوت را با نفقه دارد که در صورتی در باب اعسار از مهریه، این فسخ وجود خواهد داشت که این فسخ پیش از وطی و آمیزش تحقق یافته باشد (جزیری، ۱۴۱۹ق، ۵۰۲/۴).

عیب، خیار به اثبات برسد، عرف حق خیار فسخ را به هر عیبی سرايت می‌دهد (حائری، بی‌تا، ۱۰۶/۹). روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۳۵/۲۱).

۳. طلاق بودن تفریق زوجین و در اختیار حاکم بودن آن

حال پرسشی در اینجا مطرح می‌گردد که آیا ماهیت این تفریق و جدایی زوجین، طلاق است یا فسخ که به نظر می‌رسد طلاق باشد. برخی از فقیهان به این دیدگاه گرایش پیدا کرده‌اند که در صورت ناتوانی مرد بر پرداخت نفقه، زن حق دارد به حاکم اسلامی مراجعه کند و وی مرد را ملزم به پرداخت نفقه و یا طلاق می‌کند و در صورتی که وی از هر دو امتناع کرد، با ولایتی که دارد، زن را طلاق دهد (خویی، ۱۴۱۰ق، ۲۸۸/۲؛ حکیم، ۱۴۱۰ق، ۳۰۵/۲). در این باب دو روایت وجود دارد که به آنها استدلال شده است:

الف) امام باقر علیه السلام فرمود: هرکس از تأمین لباس و آذوقه همسر خویش خودداری نماید، امام حق دارد که میانشان جدایی افکند^{۱۷} (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ۴۴۱/۳).

ب) امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ: و هر که روزی او تنگ باشد، باید از آنچه خدا به او داده خرج کند» (طلاق، ۷) می‌فرماید: اگر مرد هزینه‌ها و پوشش زن را تهیه کرد که خوب و گرنه، حاکم میان آنها جدایی به وجود می‌آورد^{۱۸} (همان‌جا). این دو روایت از جهت سند صحیح است (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ۲۰۶/۱). به نظر می‌رسد این دو روایت، مربوط به جایی است که مرد توانایی بر پرداخت نفقه دارد، ولی با این حال از پرداخت هزینه‌های زن خودداری می‌کند که حاکم وی را به پرداخت نفقه الزام می‌کند و در صورت خودداری وی، او را مجبور به طلاق می‌کند و اگر باز هم خودداری کرد، خود حاکم طلاق می‌دهد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۲۴/۲۳-۱۲۳). هم-چنین فقها به این روایات در جایی استناد کرده‌اند که مرد نخست توانایی برای نفقه دارد، ولی سپس از نفقه عاجز می‌شود و یا از آن خودداری می‌کند: «لو تجدد العجز عن النفقه» (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۷۸/۲۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ۲۹۴/۱۱؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۰۶/۳۰).

از این دو روایت فهمیده می‌شود که نفقه ندادن از سوی زوج سبب می‌گردد که راه طلاق اجباری برای حاکم به وجود بیاید تا بتواند از حقوق زوجه محافظت نماید. ممکن است کسی برای رد این دیدگاه بخواهد به روایتی استناد کند که زنی به امیر مؤمنان علیه السلام از

۱۷. «وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ امْرَأَةٌ فَلَمْ يَكْسُهَا مَا يُوَارِي عَوْرَتَهَا وَ يُطْعِمَهَا مَا يُقِيمُ صُلْبَهَا كَانَ حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا».

۱۸. «وَرَوَى رَبِيعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ الْفَضِيلُ بْنُ يُسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ قَالَ إِنْ أَنْفَقَ عَلَيْهَا مَا يُقِيمُ ظَهْرَهَا مَعَ كِسْوَةٍ وَإِلَّا فُرِّقَ بَيْنَهُمَا».

همسرش شکایت کرد که وی نفقه نمی‌دهد و او تنگدست و معسر است؛ امام علیه السلام از زندانی کردن وی خودداری کرد و فرمود همانا با هر سختی آسانی است^{۱۹} (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۲۹۹/۶) و شوهر این زن را مجبور نکرد که زنش را طلاق دهد و یا به زن اختیار فسخ نکاح را نداد، در پاسخ می‌توان گفت: آن زن از امام علیه السلام طلاق خود را درخواست نکرده است که امام علیه السلام از آن خودداری کرده باشد، بلکه آمده است تا طلبکاری خود را از شوهر و بدهکار بودن وی را بیان کند و زندانی وی را بخواهد. ضمن اینکه ممکن است این روایت، قضیه فی واقعه باشد و یا خواسته زن الزام مرد به کار بوده و یا اینکه امام علیه السلام ملاحظه کرده است که ناتوانی زن به آن اندازه نبوده که مرد الزام به طلاق شود (بصری، ۱۴۱۰ق، ۱۴۰). هم‌چنین این طلاقی که حاکم می‌دهد طلاق باین است وگرنه نقض غرض پیش می‌آید و فایده‌ای در این طلاق از طرف حاکم وجود نخواهد داشت (ایروانی، ۱۴۲۷ق، ۴۱۴/۲).

حکم حق فسخ در صورت رضایت ازدواج با معسر و تنگدست

علامه حلی بحثی را مطرح کرده است که اگر زن به اعسار و تنگدستی مرد آگاه بود و راضی به وی شد، آیا حق فسخ برای وی وجود دارد یا نه؟ که در اینجا فتوای صریحی نداده و تعبیر به «اشکال» کرده است (حلی، ۱۴۱۳ق، ۱۱۲/۳). در منشأ این اشکال گفته شده است که وی حق فسخ دارد، زیرا علت آن این است که حق فسخ، حقی است که با آمدن روزگاری که حق نفقه دارد، وی حق فسخ پیدا کرده است و با اسقاط گذشته وی، چیزی که هنوز واجب نشده و به گردنش نیامده، از میان نمی‌رود و علت حق فسخ نداشتن، این است که وی راضی به اعسار همسرش شده است و دیگر حق فسخ ندارد، ضمن اینکه اعسار از زمره عیوب است و همان‌گونه که با رضایت زن به عیب همسرش، حق فسخ وی ساقط می‌شود، با رضایت به اعسار نیز حق فسخ وی ساقط می‌شود (اعرجی، ۱۴۱۶ق، ۵۴۷/۲؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۲۸۱/۳). دیدگاه دوم (سقوط حق خیار) صحیحتر به نظر می‌رسد، زیرا همان‌گونه که فقیهان گفته‌اند: عنین نیز چیزی است که آثار آن بعداً به وجود می‌آید، با این حال فقیهان، اسقاط حق فسخ را در آن صحیح می‌دانند

۱۹. «عن علی علیه السلام ان امراه استعدت علی زَوْجِهَا أَنَّهُ لَا يُنْفَقُ عَلَيْهَا وَكَانَ زَوْجُهَا مُعْسِرًا فَأَبَى أَنْ يَحْسِبَهُ وَ قَالَ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا».

و در نتیجه اگر زن راضی به ازدواج با وی شد، بعداً حق فسخ برای زن وجود ندارد (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۷/۵۹۰). در تأیید دیدگاه سقوط حق فسخ می‌توان گفت: زوجه هنگامی که بر تنگدستی مرد آگاه و مطلع باشد و ولی با این حال به ازدواج با مرد رضایت دهد و اقدام کند، این بدان معنا است که وی از برخی حقوق خود صرف نظر و چشم‌پوشی نموده است در نتیجه حق فسخ وی ساقط شده است (اراکي، ۱۴۱۹ق، ۵۳۶). در نتیجه بنابر قاعده اقدام، زن اقدام به ضرر خود کرده و حق فسخ را با این رضایت ساقط کرده است و دیگر حق درخواست جدایی ندارد.

تحقق اعسار پس از عقد ازدواج

برخی از فقیهان بر این باورند که میان دیدگاه شرطیت یسار در پیش از عقد با پس از عقد، تلازم وجود دارد؛ یعنی اگر تمکن و دست‌باز بودن بر نفقه شرط لزوم عقد باشد، با تحقق عجز و ناتوانی جدید از پرداخت نفقه، تسلط بر فسخ وجود دارد ولی اگر شرط لزوم نباشد، سه احتمال وجود دارد:

۱- حق فسخ وجود داشته باشد. ۲- جدایی و تسط بر جدایی بین آنها به دست حاکم است. ۳- حق فسخ وجود ندارد؛ زیرا اولاً استصحاب بقاء نکاح خواهد شد. ثانیاً آیه: «وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أِنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» و اگر (بدهکار) قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید! (و در صورتی که به‌راستی قدرت پرداخت را ندارد)، برای خدا به او ببخشید بهتر است؛ اگر (منافع این کار را) بدانید» (بقره، ۲۸۰) عمومیت دارد و ناتوانی بر پرداخت نفقه را هم در بر می‌گیرد. ثالثاً آیه «فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» باید به‌طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را ره‌آ سازد و از او جدا شود» (بقره، ۲۲۹)، بر این مطلب دلالت دارد؛ زیرا امساک با ناتوانی از نفقه، امساک به معروف به‌شمار نمی‌آید. پس باید تصریح به احسان صورت گیرد که در صورت موافقت نکردن مرد بر جدایی با مراجعه به حاکم که ولی ممتنع است و فسخ وی امکان‌پذیر است. رابعاً امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: اگر مرد بر تأمین هزینه‌ها و پوشش زن اقدام کرد که خوب و گرنه میان آنها جدایی ایجاد می‌شود^{۲۰} (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ۳/۲۴).

۲۰. «عن ابی‌عبدالله علیه السلام قال ان أفق علیها ما یقیم ظهرها مع کسوة و ألا فرق بینهما.»

اگر کسی بگوید: یسار به نفقه شرط در لزوم عقد نیست، زیرا اگر شرط باشد، پس در تجدد ناتوانی از پرداخت نفقه، نیز باید حق فسخ وجود داشته باشد که در پاسخ می‌توان گفت: ممکن است در عجز و ناتوانی ابتدایی، به حق فسخ برای زوج قائل شویم، ولی در عجز ایجاد شده پس از عقد قائل به این حق فسخ نشویم؛ همان‌گونه که در عیوب مجوزه برای فسخ، امر به همین منوال است (نجفی، ۱۴۰۴، ق، ۱۰۶/۳۰).

اعسار و عجز طاری پس از ازدواج

حال اگر شخص پس از چند سال زندگی خانوادگی ورشکسته می‌شود یا بر اثر بلای آسمانی ثروتش نابود می‌گردد و مرد از پرداخت نفقه، درمانده می‌شود، آیا در چنین صورتهایی حق فسخ نکاح پدید می‌آید؟ فقیهان از این مسئله با عنوان «عجز طاری» یاد کرده‌اند و سه دیدگاه در این باره وجود دارد: الف- لزوم عقد. ب- حق فسخ برای زن. ج- حق فسخ ابتداء برای حاکم و سپس برای زن (شیرازی، ۱۴۱۹، ق، ۵۸۰۳/۱۸). دیدگاه نخست که لزوم عقد است و اجرای طلاق نیز توسط حاکم جایز نیست، دیدگاه مشهور فقیهان است (محقق کرکی، ۱۴۱۱، ق، ۱۳۷/۱۲) و بر زوج واجب است که تا زمان بهبود یافتن وضع زندگی اقتصادی زوج صبر کند (صادقی، ۱۳۹۰، ش، ۲۶۸). به نظر می‌رسد ادله‌ای که فقیهان بر لزوم عقد و عدم جواز فسخ آورده‌اند همگی بر این دیدگاه دلالت می‌کند.

احکام اعسار زوج در ازدواج از منظر مذاهب اربعه

در میان مذاهب اهل سنت، شافعیه، مالکیه و حنابله بر این باورند که در صورت اعسار و تنگدستی مرد، زن حق برهم زدن نکاح را خواهد داشت یا اینکه می‌تواند صبر کند که اگر صبر کرد این حق وی است و نفقه، بر ذمه مرد به عنوان دین و بدهی باقی می‌ماند (ابن- قدامه، بی تا، ۲۶۴/۹). این عجز و ناتوانی از پرداخت می‌تواند مصادیقی داشته باشد، نفقه قوت، نفقه پوشش و نفقه مسکن را در بر می‌گیرد (ابن تیمیه حرانی، ۱۴۰۴، ق، ۱۱۶/۲). تنها حنفیه هستند که باور دارند زن باید صبر کند و حق فسخ و به هم زدن عقد نکاح را ندارد. در این بین، مذاهب سه‌گانه بر این باورند که زن باید به حاکم مراجعه کند و از وی جدایی از همسرش را بخواهد، زیرا این حق وی است. ولی اختلاف در این است که آیا

این جدایی که حاکم ایجاد می‌کند فسخ است و یا طلاق؟ شافعی آن را فسخ می‌داند، ولی مالک، به طلاق بودن آن قائل است (ابن قدامه، بی تا، ۲۴۷/۹). ادله‌ای که مذاهب بر دیدگاه فقهی خود آورده‌اند، از این قرار است:

۱. مذهب حنفی

حنفی‌ها به پیروی از ابوحنیفه و ابو یوسف بر این باورند که اگر مردی توانایی بر تأمین نفقه همسرش را نداشته باشد، میان آنها جدایی به وجود نمی‌آید و به زن می‌گویند: از طرف همسرت قرض کن و به حساب او بگذار (مرغینانی، بی تا، ۸۹/۱؛ زیلعی، ۱۳۱۳ق، ۵۴/۳)؛ به این معنا که طعام و مواد غذایی بخرد تا اینکه از مال زوج بعداً بپردازد (بابرتی، بی تا، ۳۸۹/۴). فایده استدانه این است که با مرگ و یا غیر آن این حق نفقه، ساقط نمی‌شود (جزیری، ۱۴۱۹ق، ۶۹۰/۴). در این مسئله نیز فرقی وجود ندارد که مرد غائب یا حاضر باشد و از هر نوع نفقه‌ای دریغ کند؛ یعنی چه خوراکی‌ها و چه پوشیدنی‌ها و چه مسکن باشد و حتی اگر دستش تنگ باشد، فرقی نمی‌کند (ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ۵۹۰/۳).
 دلیلی که حنفیه بر دیدگاه خود آورده‌اند، آیات قرآن است: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ: و اگر (بدهکار)، قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید.» (بقره، ۲۸۰) که از نگاه ایشان این آیه، نص بر این مطلب است که فرد دست تنگ باید مهلت داده شود و در این مدت مهلت، زن حق درخواست جدایی را ندارد (سرخسی، ۱۴۰۶ق، ۱۹۰/۵). هم‌چنین در آیه دیگر خداوند می‌فرماید: «وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا: بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند و هر که روزی او تنگ باشد باید از آنچه خدا به او داده خرج کند. خدا هیچ‌کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند» (طلاق، ۷) که درباره آن گفته‌اند وقتی خداوند در حال تنگدستی نفقه را واجب نکرده است، بنابراین ترک آن، ترک واجب نمی‌باشد و با ترک آن گناهی مرتکب نشده است؛ در نتیجه سببی برای تفریق و جدایی حاصل نشده است (صنعانی، ۱۳۷۹ق، ۲۲۴/۳). یکی دیگر از ادله روایتی است که عایشه و حفصه از پیامبر اکرم ﷺ درخواست نفقه کردند، ابوبکر و عمر بلند شدند و گردن دخترانشان را گرفتند و به آنها گفتند از پیامبر ﷺ چیزی می‌خواهید که در نزد او نیست. اگر این حق فسخ برای آنها وجود داشت و آنها درخواست حقشان را داشتند، پیامبر ﷺ، درستی رفتار

ابوبکر و عمر با دخترانشان را تأیید نمی‌کرد (همان‌جا). علمای حنفی، ادله شافعی را مبنی بر داشتن حق خیار مورد اشکال می‌دانند و می‌گویند: اولاً از سعید بن مسیب در این باره دو دیدگاه موجود است و دیدگاه دوم وی این است که نباید جدا شود، پس دو قول از یک نفر می‌شود. دوم اینکه سنتی که گفته شده، سنت عمر است و نه پیامبر خدا ﷺ، ضمن اینکه روایت مرسل است. سوم اینکه حسن، عطاء، زهری، عمر بن عبدالعزیز و ثوری بر این باورند که حق جدایی وجود ندارد و باید صبر کند. چهارم، موضوع روایت ابوهریره مربوط به جایی است که مرد توانایی بر پرداختن هزینه دارد، با این حال پرداخت نمی‌کند (ابن-ترکمانی، بی‌تا، ۴۷۱/۷-۴۷۰). ضمن اینکه این روایت ضعیف است (البانی، ۱۴۰۵ق، ۲۲۹/۷).

۲. مذهب مالکی

مالک بن انس نیز می‌گوید: هر مردی که توانایی بر هزینه‌های همسرش را نداشته باشد، بین آنها جدایی ایجاد می‌شود (مالک بن انس، ۱۳۲۳ق، ۲/۲۵۵). در صورتی که ناتوانی مرد بر پرداخت نفقه به اثبات نرسیده باشد، این حق فسخ با مراجعه به حاکم است و حاکم طلاق می‌دهد (جزیری، ۱۴۱۹ق، ۴/۶۹۰)، ولی اگر به اثبات برسد که وی معسر است، حاکم مهلت مشخص می‌کند و در صورتی که در مهلت مقرر، نتواند نفقه بپردازد، بین آنها جدایی ایجاد می‌شود (مالک بن انس، ۱۳۲۳ق، ۲/۲۵۳). بنابراین از نگاه مالکیه، زن حق دارد با مراجعه به حاکم درخواست طلاق داشته باشد (دردیر، بی‌تا، ۲/۵۱۷). حاکم با شروطی این زن را طلاق رجعی می‌دهد، شرط نخست این است که مرد از پرداخت نفقه در حال حاضر و یا آینده ناتوان باشد، ولی ناتوانی بر نفقه‌های گذشته، حقی برای زن ایجاد نمی‌کند. دوم اینکه به هنگام عقد، زن از فقر مرد و ناتوانی‌اش آگاه نباشد، پس در صورت آگاهی و رضایت، حق درخواست تفریق برای وی به وجود نمی‌آید. ادعای مرد بر عجزش از نفقه به اثبات نرسد وگرنه به وی مهلت داده می‌شود که امید است اعسارش برطرف گردد (جزیری، ۱۴۱۹ق، ۴/۶۹۰).

۳. مذهب شافعی

شافعی در کتاب «الام» بابی را طرح نموده است با این عنوان «باب الرجل لا یجد ما ینفق علی امراته» که مربوط به بحث اعسار مرد می‌باشد. او بر این باور است که اگر مردی از

هزینه همسر خود ناتوان و عاجز باشد، زن میان صبر با وی و ماندن و جدایی حق خیار داشته باشد، بین آنها جدایی ایجاد می‌شود و این جدایی طلاق به‌شمار نمی‌آید^{۲۱} (شافعی، ۱۴۰۳ق، ۹۸/۵ و ۱۱۵). البته به حاکم مراجعه می‌کند و وی سه روز به او مهلت می‌دهد و در روز چهارم فسخ می‌کند و اگر قاضی وجود نداشت، در روز چهارم خود زن فسخ می‌کند (انصاری، ۱۴۱۸ق، ۲۰۷/۲؛ جزیری، ۱۴۱۹ق، ۶۹۱/۴). در این عجز و ناتوانی تفاوتی نیست که زوج حاضر باشد و یا اینکه غائب باشد (ابن‌عابدین، ۱۴۱۲ق، ۵۹۰/۳). یکی از ادله دیدگاه شافعی، سخن ابن‌مسیب است که از وی درباره مردی پرسیده شد که چیزی ندارد که انفاق کند و او گفت: بین آنها جدایی ایجاد می‌شود که از وی پرسیده می‌شود آیا این سنت است و ایشان پاسخ می‌دهد بله سنت است (مزنی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۲). هم‌چنین این دیدگاه به سبب روایتی از ابوهریره است که می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ درباره مردی که چیزی ندارد که برای همسرش هزینه کند، فرموده است: بین آنها جدایی و تفریق ایجاد می‌شود (نوی، المجموع، بی‌تا، ۲۶۷/۱۸). دلیل دیگری که برای این دیدگاه می‌توان آورد، اولویت است؛ یعنی هنگامی که به واسطه ناتوانی بر آمیزش حق فسخ به‌وجود می‌آید، به طریق اولی در عجز و ناتوانی از نفقه این حق به‌وجود می‌آید، زیرا ضرر در آن بیشتر است (همان‌جا) و بدن انسان بدون هزینه و نفقه پابرجا و زنده نمی‌ماند، ولی بدون وطی و آمیزش جنسی زنده می‌ماند (شریبینی، بی‌تا، ۱۴۷/۲). یکی دیگر از ادله این است که نفقه در برابر بهره‌وری جنسی از زن است و همان‌گونه که دیده می‌شود زن ناشزه نفقه ندارد. پس هنگامی که نفقه واجب نباشد، استمتاع نیز ساقط می‌شود و در نتیجه حق خیار فسخ برای زوجه به‌وجود می‌آید (صنعانی، ۱۳۷۹ق، ۲۲۴/۳). از دیگر ادله‌ای که شافعی می‌آورد دستوری است که عمر بن خطاب به امرای بلد نگاشته است مبنی بر اینکه سعی کنند افرادی که اموالی ندارند به هر شکل از اموال آنها نفقه زنانشان را بپردازند و در صورتی که اموالی از آنها نیافتند آنها را طلاق دهند (شافعی، ۱۴۰۳ق، ۹۸/۵). روایت ابوهریره را اگرچه ابن‌قطان از اهل-سنت تضعیف کرده است، ولی برخی بر این باورند که این روایت را عمل علی ﷺ و عمر معاضدت می‌کند؛ ضمن اینکه هیچ کدام از صحابه با عمل ایشان مخالفت ننموده‌اند و سخن ابن‌مسیب نیز شبیه به سنت پیامبر ﷺ است (رملی، ۱۴۱۳ق،

۲۱. «روی ابوهریره ان النبي ﷺ قال فی الرجل لایجد ما ینفق علی امراته قال یفرق بینهما».

۲۰۹/۷). نکته دیگری که باید یادآور شد این است که گاه فرد به اندازه نفقه فرد معسر توانایی دارد که هزینه زنش را پرداخت کند که در این صورت فسخ به وجود نمی آید، بلکه اگر از این حداقل هم عاجز باشد، در این صورت حق جدایی برای زن به وجود خواهد آمد (نووی، المجموع، بی تا، ۲۶۸/۱۸).

برخی نیز گفته اند: در نزد شافعی ها امر بدین گونه است که اگر زن ادعا کند که همسرش از پرداخت نفقه ناتوان است، اگر مرد به این مسئله اقرار کند در این صورت اگر زن جدایی را بخواهد، قاضی بین آنها جدایی می اندازد ولی اگر اقرار نکند، زن باید بینه بیاورد (ابن-مازه، ۴۲۴ق، ۴۴۳/۹). در هر حال به نظر می رسد در این مسئله شافعی ها دو دیدگاه دارند: برخی این حق را برای خود زن قائل هستند و برخی گفته اند: از نگاه شافعی این زن نیست که به صورت مستقل حق فسخ دارد، بلکه این فسخ را زن باید از حاکم درخواست کند و این درخواست حق زن است و در صورتی که درخواست نداشته باشد، کسی حق جدا کردن آنها را ندارد (ابن قدامه، بی تا، ۲۴۷/۹)؛ در نتیجه حاکم، بنا بر ولایتی که بر افراد دارد، فسخ می کند، و همان گونه که اشاره شد، این جدایی فسخ است و طلاق به شمار نمی آید (شریبینی، ۱۳۷۷ق، ۴۴۲/۳). آیا به وی (مرد) برای تهیه نفقه مهلت داده می شود یا نه؟ در این باره نیز دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه نخست اینکه به مرد مهلت داده نمی شود، به خاطر اینکه فسخ به سبب اعسار محقق شده است و در نتیجه با تحقق اعسار، حق فسخ نیز به وجود می آید و این مانند عیب در زوجین می باشد. در دیدگاه دوم به وی سه روز مهلت داده می شود؛ زیرا حتی کسی که اهل درآمد است ممکن است در برهه ای از زمان درآمد وی قطع شود (نووی، المجموع، بی تا، ۲۷۳/۱۸). مطلب دیگری که در این باره در نزد شافعیه مورد بحث قرار می گیرد این است که بحث حق فسخ نکاح در جایی است که زن، طفل و دیوانه نباشد و اگر کودکی و یا دیوانه باشد و همسر وی بر نفقه ناتوان باشد، در این صورت ولی زوجه حق فسخ ندارد؛ زیرا این فسخ از اختیارات زن است و ولی در این مسئله، جانشین وی نمی شود (همان جا). نکته پایانی اینکه از نگاه شافعیه، نفقه به شش دسته تقسیم می شود: غذا، خورشت، خدمتکار، پوشش، وسیله های نظافت و اسکان (نووی، روضة الطالبین، بی تا، ۴۵۰/۶ به بعد) که در صورت اعسار از نفقه خدمتکار، حق فسخ به وجود نمی آید (شریبینی، ۱۳۷۷ق، ۴۴۷/۳).

۴. مذهب حنبلی

حنابله بر این باورند که اگر مردی از هزینه‌های زن خود به سبب تنگدست بودن و نداشتن چیزی برای انفاق خودداری کند، زن مخیر میان صبر کردن و جدا شدن می‌باشد و در صورت تصمیم بر جدایی، این حاکم است که میان آنها جدایی ایجاد می‌کند؛ زیرا بر اساس آیه «فامساک...» نگه داشتن زن با ندادن نفقه، امساک به معروف به‌شمار نمی‌آید، پس تنها، راه جدایی باقی می‌ماند (ابن‌قدامه، بی‌تا، ۲۴۳/۹). هم‌چنین از آنجا که اگر مرد ناتوانی بر آمیزش داشت، موجب می‌شد بتواند همسرش از وی جدا شود، به طریق اولی ناتوانی از پرداخت نفقه موجب فسخ می‌شود، زیرا ضرر بر ناتوانی نفقه از ضرر بر ناتوانی از آمیزش بیشتر است (همان‌جا). این دیدگاه به عمر بن خطاب، علی رضی الله عنه، سعید بن مسیب، حسن، عمر بن عبد‌العزیز، ربیع، حماد، مالک، عبدالرحمن بن مهدی، شافعی، اسحاق، ابوعبید و ابوثور نیز نسبت داده شده است (همان، ۲۶۳/۹). البته برخی حنابله بین توان فرد موسر با فرد معسر تفاوت قایل‌اند و گفته‌اند: در صورتی که حتی بر پرداخت نفقه فرد معسر نیز ناتوان باشد، در این صورت حق فسخ برای وی به‌وجود می‌آید (بهوتی، ۱۴۱۸ق، ۵/۵۶۰). دلیل این دیدگاه، برخی از همان ادله‌ای است که شافعی‌ها به آن تمسک کرده‌اند. در نگاه حنابله، این جدایی فسخ به‌شمار می‌آید و نه طلاق (جزیری، ۱۴۱۹ق، ۴/۵۰۳). در صورتی که زن با علم و آگاهی به اعسار مرد با وی ازدواج کند، در این صورت برخی حنابله گفته‌اند باز حق فسخ دارد؛ زیرا نفقه چیزی است که تجدید پذیر است و کم‌کم به‌وجود می‌آید و اسقاط حق گذشته، حق جدید را از بین نمی‌برد (ابن‌قدامه، بی‌تا، ۲۶۵/۹؛ بهوتی، ۱۴۱۸ق، ۵/۵۶۱-۵۶۰).

نتیجه

در این پژوهش پس از بررسی روشن گردید، نفقه و هزینه‌های زندگی زن، از بایسته‌های زندگی زناشویی است که بر دوش مرد گذاشته شده است و اگر پس از ازدواج مشخص گردد که مرد از عهده هزینه‌ها بر نمی‌آید، فقیهان درباره حق زن در بر هم زدن عقد، سه دیدگاه ارائه کرده‌اند: یک: زن باید صبر کند. دو: زن حق فسخ عقد ازدواج را دارد (حق خیار). سه: زن می‌تواند با مراجعه به حاکم شرع تقاضای طلاق دهد و حاکم وی را مجبور به پرداخت نفقه و یا طلاق می‌کند و در صورت خودداری مرد، حاکم زن را طلاق دهد.

پس از بررسی ادله دیدگاهها روشن گردید که دیدگاه دوم هر چند دیدگاه غیرمشهور است، ولی با توجه به ادله‌ای مانند روایات، شرط ارتکازی، مفهوم یسار در کفایت، قاعده لاضرر، دلیل اولویت، مقاصد شریعت، مصلحت در ازدواج و تدلیس صورت گرفته از سوی مرد، از قوت بیشتری برخوردار است. در مذاهب اربعه نیز روشن گردید که در مذاهب مالکیه، شافعیه و حنبله زن حق بر هم زدن ازدواج را دارد؛ البته هر سه مذهب قایل‌اند این جدایی توسط حاکم صورت می‌گیرد، حال شافعی‌ها و حنبله این را از باب فسخ و مالکیه از باب طلاق می‌دانند. در میان مذاهب، تنها حنفی‌ها هستند که قایل‌اند زن باید صبر کند و حق بر هم زدن ازدواج را ندارد.

Archive of SID

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ابن اشعث کوفی، محمد بن محمد، *الجعفریات*، تهران، مکتبه نینوا، بی تا.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- ابن براج، عبدالعزیز بن نحیر، *المهذب*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- ابن ترکمانی، علی بن عثمان، *الجواهر النقی علی سنن البیهقی*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ابن تیمیہ حرانی، عبدالسلام بن عبدالله، *المحرر فی الفقه علی مذهب الإمام أحمد بن حنبل*، ریاض، مکتبه المعارف، ۱۴۰۴ق.
- ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد، *مجموعه فتاوی ابن جنید*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- ابن زهره، حمزه بن علی، *غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ق.
- ابن سعید حلی، یحیی بن احمد، *الجامع للشرائع*، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
- ابن عابدین، محمد امین بن عمر، *رد المحتار علی الدر المختار*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الإعلام اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المغنی*، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ابن مازه، محمود بن احمد، *المحیط البرهانی فی الفقه النعمانی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- اراکی، محمد علی، *رساله فی نفقه الزوجه*، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۳ق.
- همو، *کتاب النکاح*، قم، نورنگار، ۱۴۱۹ق.
- اردبیلی، محمد بن علی، *جامع الرواة*، مکتبه المحمدی، بی تا.
- اصفهانی، ابوالحسن، *وسیلة النجاة*، شرح از روح الله خمینی، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۲۲ق.
- اعرجی، عبدالمطلب بن محمد، *کنز الفوائد فی حل إشکالات القواعد*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- انصاری، زکریا بن محمد، *فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.

- انصاری، محمدعلی، الموسوعة الفقهية الميسرة، قم، مجمع الفكر الإسلامي، ۱۴۲۲ق.
- ایروانی، باقر، دروس تمهیدیة فی الفقه الإستدلالی، قم، بی نا، ۱۴۲۷ق.
- البانی، محمد ناصرالدین، إرواء الغلیل فی تخريج أحادیث منار السبیل، بیروت، المكتب الإسلامی، ۱۴۰۵ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
- بصری، عارف، نفقات الزوجة فی التشريع الإسلامی، بیروت، الدار الإسلامیة، ۱۴۱۰ق.
- بهوتی، منصور بن یونس، کشف التناع عن متن الإقناع، بیروت، منشورات محمدعلی بیضون؛ دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- جزیری، عبدالرحمن، سید محمد غروی و یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیهم السلام، بیروت، دارالتقلین، ۱۴۱۹ق.
- جناتی، محمدابراهیم، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران، کیهان، ۱۳۷۴ش.
- حائری، کاظم، «العیوب اللتی یفسخ بها النکاح»، در: مجموعه مجله فقه اهل البيت علیهم السلام بی تا.
- حبیبی تبار، جواد، «تحلیل ماهیت و احکام انحلال نکاح به لحاظ ترک انفاق»، مجله فقه و حقوق، شماره ۱۵، ۱۳۸۶ش.
- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ق.
- حسینی روحانی، سید محمدصادق، فقه الصادق علیه السلام، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۲ق.
- حسینی سیستانی، سید علی، قاعدة لا ضرر ولا ضرار، قم، دفتر آیت الله سیستانی، ۱۴۱۴ق.
- حکیم، محسن، منهاج الصالحین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۱۰ق.
- حلی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۳۸۸ق.
- همو، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- خمینی، سید روح الله، تحرير الوسيلة، قم، دارالعلم، بی تا.
- خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
- خویی، سید ابوالقاسم، منهاج الصالحین، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
- درذیر، احمد بن محمد، الشرح الكبير، دار إحياء الكتب العربية، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالقلم؛ بیروت، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.

- رملى، محمد بن احمد، *نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج*، بيروت، دارإحياء التراث العربى، ۱۴۱۳ق.
- زيلعى، عثمان بن على، *تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق*، قاهره، المطبعة الكبرى الأميرية، ۱۳۱۳ق.
- سبحانى، جعفر، *نظام النكاح فى الشريعة الإسلاميه الغراء*، قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ۱۴۱۶ق.
- سرخسى، محمد بن احمد، *المبسوط*، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
- سند بحراني، محمد، *سند العروة الوثقى - كتاب النكاح*، قم، مكتبة فذك، ۱۴۲۹ق.
- شافعى، محمد بن ادريس، *الأمر*، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ق.
- شبيرى زنجانى، سيد موسى، *كتاب نكاح*، قم، مؤسسه پژوهشى رأى پرداز، ۱۴۱۹ق.
- شربينى، محمد بن احمد، *الإقناع فى حل ألفاظ أبى شجاع*، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- هـمو، *مغنى المحتاج إلى معرفة معانى ألفاظ المنهاج*، بيروت، دارإحياء التراث العربى، ۱۳۷۷ق.
- شهيد اول، محمد بن مكى، *القواعد و الفوائد*، قم، مكتبة المفيد، بى تا.
- هـمو، *اللمعة الدمشقية*، بيروت، دارالتراث؛ الدار الإسلامية، ۱۴۱۰ق.
- هـمو، *غاية المراد فى شرح نكت الإرشاد*، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۱۴ق.
- شهيد ثانى، زين الدين بن على، *الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية*، قم، داورى، ۱۴۱۰ق.
- هـمو، *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ق.
- صادقى، شهره، *نقحه زوجه در مذاهب خمسسه*، قم، بوستان كتاب، ۱۳۹۰ش.
- صدر، محمد، *ماوراء الققه*، بيروت، دارالأضواء، ۱۴۲۰ق.
- صنعانى، محمد بن اسماعيل، *سبل السلام*، مصر، مصطفى البابى، ۱۳۷۹ق.
- طباطبايى قمى، سيد تقى، *مبانى منهاج الصالحين*، قم، منشورات قلم الصالحين، ۱۴۲۶ق.
- طباطبايى، سيد على بن محمد، *رياض المسائل فى تحقيق الأحكام بالدلائل*، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۸ق.
- طبرسى، فضل بن حسن، *المؤتلف من المختلف بين أئمه السلف*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۰ق.
- طوسى، محمد بن حسن، *الخلافا*، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۰۷ق.
- هـمو، *المبسوط فى فقه الإمامية*، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ق.
- عبدالمنعم، محمود عبدالرحمن، *معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية*، قاهره، دارالفضيلة، ۱۹۹۹م.

- علیشاهی، ابوالفضل، مفهوم و حجیت مذاق شریعت در فرایند استنباط احکام فقهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۰ ش.
- فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - النکاح، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۱ ق.
- فاضل مقداد (سیوری حلی)، مقداد بن عبدالله، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- همو، کنز العرفان فی فقه القرآن، قم، مرتضوی، ۱۴۲۵ ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام عن قواعد الأحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ق.
- فرشتیان، حسن، نفقه زوجه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱ ش.
- فقه الرضا، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۶ ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ ق.
- مالک بن انس، المدونة الكبرى، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۳۲۳ ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیهم السلام، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۴ ق.
- همو، ملاذ الخیار فی فهم تهذیب الأخبار، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ق.
- مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ ق.
- محسنی قندهاری، محمد آصف، الفقه و مسائل طبیة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴ ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، معارج الأصول، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۳ ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۱ ق.
- مدرسی یزدی، عباس، نموذج فی الفقه الجعفری، قم، داوری، ۱۴۱۰ ق.
- مرغینانی، علی بن ابی بکر، بداية المبتدی فی فقه الإمام أبی حنیفة، قاهره، مکتبه محمد علی صبح، بی تا.
- مزنی، اسماعیل بن یحیی، مختصر المزنی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۰ ق.

- مشکینی، علی، *مصطلحات الفقه و معظم عناوینہ الأصولیة*، قم، الهادی، ۱۴۱۹ق.
- مغنیه، محمدجواد، *الفقه علی المذاهب الخمسة*، قم، انصاریان، ۱۴۲۱ق.
- مفید، محمد بن محمد، *المقنعة*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *کتاب النکاح*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۴ق.
- موسوی عاملی، محمد بن علی، *نهاية المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- نووی، یحیی بن شرف، *المجموع شرح المہذب*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- همو، *روضۃ الطالبین و عمدة المفتین*، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.

Archive of SID